

کتابخانه
بنیاد فرهنگی ایران

5911

پیما نو

شماره دوازدهم

آذرودی ماه ۱۳۲۶

سال سوم

سعید تقیسی

آلکساندر گرتسن

در ۱۸۱۲ که لویزهاگ آلمانی از مردم اشتوتگارت از یا کولو نام روسی پسری بجهان آورد نام او را الکساندر گذاشت و این کودک همین که بزرگ شد و بنام خانوادگی محتاج گشت از پدرش خود ایوان بجز نام ایوانوویچ چیزی را نپذیرفت و از ترکیب آلمانی Herzenskind بمعنی «فرزند قلب» کلمه گرتسن را اختیار کرد و امروز در ادبیات روسی نام پرمغز و پرافتخاری هست که همان آلکساندر ایوانوویچ گرتسن باشد. ولادت این کودک مصادف با جنگهای معروف زمان ناپلئون اول در ۱۸۱۲ بود و گرتسن خود جایی میگوید: «داستان آتش سوزی مسکو و جنگ بارادینو و تصرف پاریس برای من هم مانند لایبی و افسانه کودکان و هم ایلیاد و ادیسه بوده است».

کودکی وی در میان ناگامیهای شکفت گذشت. خانواده اشراف



الکساندر گرتسن

متمول که در آن ولادت یافته بود اورا از خود نمیدانست. روح عصیان در وی زودتر از هر کس دیگر پدید آمد. ۱۳ ساله بود که نجیب‌زادگان بر سلطنت استبدادی و حکومت ملوک الطوائف در ماه دسامبر ۱۸۲۵ بر خاستند و بعدها بنام «د کاپریست» معروف شدند. وی همینکه بچهارده سالگی رسید خود را جانشین واقعی د کاپریستا میشمرد و معتقد بود که باید دنباله کار آنها را بگیرد و میراثشان را از دستبرد برهاند.

کسیکه زندگی را چنین آغاز کند ناچار در دوره دانشجویی سری پرشور دارد و گرتسن از همان آغاز عقاید انقلابی تبلیغ میکرد و گروهی از جوانان پیشرو اورا بریاست خود برگزیدند. در ۱۸۳۴ که بیست و دو ساله بود برای همین فکرهای انقلابی بشهر و یاتکا تبعیدش کردند و بار دیگر در ۱۸۴۱ بشهر نوگورود تبعید شد. پیداست که این تبعیدها چیزی از شور او نمی‌کاهد و بلکه اورا در اندیشه خود استوارتر میکنند.

هنگامی که خواست وارد مشاغل دولتی شود اورا زبردست حکمرانی قرار دادند که در جوانی بنده باز بود و مورد توجه امپراطور واقع شده و باین مقام شامخ رسیده بود. چندی نگذشت که جوان پرشور دید با کسانی مانند توفیایو (همان بنده باز حکمران) و در کشوری که توفیایوها در آن هستند کاری از او ساخته نیست. روزی که زن روستایی زرخریدی را میخواستند در اداره آقای حکمران از سر ندان خریدسالش جدا کنند وزن شیون میکرد و کسی بداد او نمیرسید گرتسن دیگر توانست تاب بیاورد، بیهانه ناخوشی از اداره بیرون رفت و دیگر با آنجا برنگشت و از همان روز مصمم شد از راه قلم در برابر این ستمگرها و بیدادگرها برخاستد. چیزی نگذشت که بنام مستعار «اسکندر» در روزنامه «اخبار وطن» مقالاتی بعنوان «نامه‌هایی در باره طبیعت» انتشار داد که بسیار مورد توجه شد و سپس در سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ دو رمان او «تقصیر با کیست؟» و «دکتر کروپوو» منتشر شد.

سلسله مقالات اول شامل بیان بسیار جالبی از همه طرق و مسالك فلسفی از آغاز تا زمان بیکن انگلیسی است و در ضمن انتقاد بسیار پر مغزی ازین طریقه های مختلف از نظر علوم زمان خود کرده و رویهم رفته اثر بسیار جالبیست که متأسفانه ناتمام مانده است . احتمال میرود که گرتسن خواسته باشد افکار انقلابی خود را هم باین مباحث توأم کند اما سرگرمیهای دیگر او را از آن کار باز داشته است .

رمان معروف او «تقصیر با کیست؟» شرح حال مرد بیکارم ایست که در ادبیات روسی بسیار دیده میشود و رمان نویس معروف تورگنیف آن را «آدم زیادی» اصطلاح کرده . آقای بلتو و در زندگی سرگردان است تا اینکه بزنی لیوبا نام میرسد و آن زن عشق خود را باو تلقین و در ضمن سر نوشت وی را نیز تعیین میکند، اما بد بختانه این عشق متوجه کروسیرسکی از دوستان اوست .

کشمکش که در میان ایشان روی میدهد برای اینستکه نویسنده ثابت کند جامعه ای که در آن زندگی میکنند بر پایه نادرست نهاده شده و آنرا باید از نو ساخت .

این کتاب که در حقیقت معرف همه درد های اجتماعی آن روزگار است روشن بینی و صداقت کامل نویسنده آنرا نشان میدهد و برای تعریف عصر او اهمیت خاصی دارد .

روش مخصوصی که لوتالستوی در بیان روابط خانواده و جامعه با لحن انقلابی اختیار کرده از سبک گرتسن در این کتاب گرفته است . یکی از فصول برجسته رمان گرتسن شرح زندگی اشرافی خاندانهای قدیم روسیه است و لیوبا که دختر نامشروعیست در خانواده نگرو و که در آنجا بجهان آمده است مانند مادرش که وی را بجهان آورده سرشکسته و ننگین است و این نکته نخستین بار در همین رمان گرتسن آشکار شده است .

درین گیر و دار که گرتسن بانتشار این افکار انقلابی پرشور آغاز

کرده بود پدرش در گذشت و ثروت سرشاری باو رسید و او در ۱۸۴۷ روسیه را ترک کرد و دیگر بدانجا برنگشت . نخست در پاریس با سوسیالیست های فرانسوی و مهاجران لهستانی مربوط شد و از همکاران روزنامه صدای ملت بود که پرودون Proudhon پیشوای معروف سوسیالیستهای فرانسه (۱۸۰۹-۱۸۶۵) مینوشت . چندی نگذشت که او را از پاریس تبعید کردند و بشهر نیس رفت و نخست اثر انقلابی پرشور خود را بعنوان «از کرانه دیگر» بزبان آلمانی انتشار داد . در این کتاب گرتسن با تهور و دلاوری مخصوص بخود انقراض حتمی و نزدیک دستگاہ سیاسی و اجتماعی دنیای قدیم اروپای نصرانی و ملوک الطوائفی و تجدید حیات آنرا بدست ملت روس با اتفاق و اطمینان قلبی شگفتی پیش بینی و پیش گوئی میکند . در آن زمان که این افکار انتشار مییافت هنوز کسی معنی آنرا درک نمیکرد اما درین روزها که همه پیش گوئی های گرتسن بوسیله انقلاب ۱۹۱۷ عملی شد و بنتیجه ای که امروزه بنیم رسیده است عظمت مقام این نویسنده بزرگ کاملاً معلوم شده است .

درین زمان گرتسن با کارل وگت Karl Vogt عالم طبیعی معروف آلمان (۱۸۱۷-۱۸۹۸) رابطه نزدیک داشت . در ۱۸۴۸ بزنی عاشق شده و او را بهمسری اختیار کرده بود . درین زمان که در شهر نیس می زیست مادرش با دو فرزندش در میان ماری و نیس غرق شدند و این واقعه بسیار دلخراش او را از زندگی در آن شهر بیزار کرد و چون شهر بانی پاریس مانع بود که بآن شهر برگردد ناچار بلندن رفت و نخست در آن شهر بزرگ هم چنانکه در روسیه کسی بافکار او نزدیک باشد نمییافت از همفکران و همدردانی که یگانه دلداری او در جهان بودند محروم بود . انقلابیان کشور های دیگر که در لندن بودند نمیتوانستند با عشق مفرطی که وی نسبت بروسیه داشت سازگار باشند .

برای اینکه این نکته را برساند کتاب دیگری در ۱۸۵۳ بعنوان

د نمو افکار انقلابی در روسیه، انتشار داد. اما حزب دمکرات لهستانی لندن و پیشوای آن ورسل Worcell که امیدوار بود افکار وی را بپذیرند باو نگر و بدند. در عوض یکی از حرفچین های چاپخانه لهستانی در لندن که سر نیسکی Czernieski نام داشت با او یاری کرد که چاپخانه حروف روسی فراهم کند. درین موقع جنگ کریمه اندکی در احساسات او رخنه کرد و از سیاست اروپایی دست کشید و تنها سیاست داخلی روسیه پرداخت.

از سوی دیگر معاشران لهستانی او و مرک نیکلای اول امپراطور روسیه در ۱۸۵۵ و شکست های سیاسی که پس از آن پیش آمد همه او را درین راه پایدارتر کردند و بهمین جهت مصمم شد مجله ای بعنوان «ستاره قطبی» انتشار دهد. در نخستین شماره های این مجله گرتسن مهمترین اصلاحی را که لازم بود آزادی بزرگان زر خرید میدانست و در همین موقع در ۱۸۵۶ کتابی بانگلیسی بنام «تبعیدگاه من» که شامل خاطرات او بود انتشار یافت و جلب توجه بسیار کرد.

در سال ۱۸۵۷ مجله «ستاره قطبی» شش ماه یکبار انتشار مییافت و بهمین جهت آنرا کافی ندانست و در اول ژوئیه آن سال روزنامه هفتگی «ناقوس» را منتشر کرد که میبایست سر نوشت بسیار شگفتی داشته باشد زیرا که پنج ماه پس از انتشار نخستین شماره آن در دوم دسامبر ۱۸۵۷ الکساندر دوم امپراطور روسیه فرمان معروف خود را انتشار داد و نجبا و ملاکان روسیه را دعوت کرد پیشنهادهایی برای آزادی زر خریدان بدهند و بهمین جهت از آن بعد روزنامه ناقوس را ارگان نیمه رسمی دولت و پشتیبان آن در برابر مقاومت و سرسختی طبقه اشراف میدانستند. انتشار این روزنامه رسماً از طرف دولت روسیه ممنوع بود با وجود این در سراسر مملکت منتشر میشد و حتی شماره های آنرا روی میز سرتیپی که رئیس کمیسیون آزادی زر خریدان بود دیده اند. گاهی هم که مأموران

شهر بانی میخواستند آنرا توقیف کنند مثلاً صد هزار نسخه از آن در مکاره نیژنی نوگورود بدستشان میفتاد. گرتسن در باره کشور خود دقیق ترین اطلاعات را بسرریع ترین وسایل بدست میآورد. رازهایی را با خوانندگان خود در میان مینهاد که در روسیه ده تن هم از آن خبر نداشتند. از آنجمله نام زندانیانی را که در توقیف داهای سن پترزبورگ یاد در معادن نرچینسک بودند میدانست با وجود آنکه زندانبانان نام آنها را نمیدانستند و آنها را از روی شماره میشناختند.

سرانجام گرتسن در ۳ مارس ۱۸۶۱ در خانه خود در لندن آزادی زر خریدان را جشن گرفت و بر در خانه او دو بیرق بزرگ برافراخته بودند که روی یکی از آنها نوشته شده بود «آزادی روستاییان روسیه» و روی دیگری نوشته بودند «مطبوعات آزاد روسیه».

از آن پس گرتسن طرفدار جدی قیام روستاییان بوده و با کانونین انقلابی معروف همکاری نزدیک داشته است.

میخائیل با کانونین (۱۸۱۴-۱۸۷۶) تازه در آن زمان از سبیری گریخته و خود را با امریکارسانیده بود و چنان در عقیده انقلابی پر شور خود راسخ بود که میگفت: «عشق باضمحلال عشق بایجاد است». یکی از طرفداران جدی هگل بود و در حدود ۱۸۴۱ سفری بآلمان کرده و با آزادیخواهان آن کشور رابطه یافته و سپس پاریس رفته و در تظاهرات مهاجران لهستانی شرکت داشته و در زمان حکومت گیزو او را تبعید کرده بودند و سپس در انقلاب فوریه ۱۸۴۸ پاریس برگشته و باز هم تبعید شده و پیراک رفته و شهر بانی اطیشوی را از آنجا هم رانده بود و سرانجام بآلمان رفته و در انقلاب در سدن شرکت کرده بود. در زمانی که اطیش سر زمین ساکس را متصرف شد با کانونین را تسلیم مأموران شهر بانی روسیه کردند و او را بمشاغل شاقه در معادن سبیری گماشتند و از آنجا چنانکه اشاره رفت با امریکا گریخته و سپس بلندن رفته بود. اگر هم گرتسن در تبلیغات خود

اندکی سست شده بود، آمدن با کانونین وی را باز تحریک کرد چنانکه روز نامه ناقوس از آن بعد حتی برخی از تند روان انقلابی را هم می‌هراساند. پس از ۱۸۶۳ گرتسن از فعالیت سیاسی خود کاست و تقریباً بزنگی غیر سیاسی قناعت کرد و پیش از آن در میان آثار بسیاری که انتشار داده نخست کتابی بعنوان «بدوستان روسی و لهستانیم» که در لایپزیگ در ۱۸۶۲ بزبان فرانسه چاپ کرده و سپس کتاب دیگری را که بعنوان «نمو تاریخی انترناسیونال» در ژنو در ۱۸۶۴ انتشار داده است باید مورد توجه دانست. سرانجام اداره روزنامه ناقوس در ۱۸۶۵ بزنو منتقل شد و چهار سال پس از آن دیگر انتشار نیافت و سال بعد یعنی در ۱۸۷۰ گرتسن در پاریس درگذشت.

خاصیت بزرگ گرتسن که هرگز کسی در آن شك نکرده اینست که یکی از بهترین و پرشورترین راهنمایان فکری بشر بوده. وی بچهار زبان روسی و فرانسه و آلمانی و انگلیسی چیز می‌نوشته و گذشته از آنکه در زبان مادری خود نویسنده زبر دستی بوده درسه زبان دیگر هم همواره درست و گاهی در منتهای درجه خوبی چیز مینوشته است.

کلیات آثار وی را در ده مجلد پس از مرگش نخست از ۱۸۷۵ تا ۱۸۷۹ در ژنو چاپ کردند. اما بجز آن ده مجلد عده کثیر رساله هم نوشته بود. در تاریخ نیز کتابی شامل خاطرات کاترین دوم و پرنسس دانشکوه در ۱۸۵۹ انتشار داده است.

در جنبه خصوصیتی گرتسن مردی بسیار خوشروی و گشاده دست و مهربان و خوش صحبت بوده و هر چند که قوه ناطقه سرشار نداشته است سخنان او مردم را جلب میکرده است. در نویسندگی انشایی مخصوص بخود و بیانی رقت انگیز و اثر بخش داشته است. در ضمن چیزی که همواره در آثار او دیده میشود اینست که منتهای دلبستگی را بکشور خود و مردان بزرگ آن و فرهنگ و تمدن آن داشته است و ناچار روزگاری که در آن

میزبسته منتهای حزن و اندوه را درو فراهم ساخته بود.

چاپخانه روسی که گرتسن در لندن دایر کرده بود پس از عزیمت او بسویس و پس از مرگ او هم چنان باقی بود و کتابهای بسیاری که در آزادی و بیداری ملل روسیه اثر بسیار کرده ازین چاپخانه بیرون آمده است و حتی روزنامه انقلابی معروف «پیشرو» را لاوروو از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ در آنجا چاپ کرده و دو انقلابی معروف دیگر و را زاسولویچ و پرنس کراپوتسکین نیز آثار خود را از آن چاپخانه بیرون آورده اند.

لنین گفته است: «گرتسن در فراهم آوردن موجبات انقلاب روسیه مقام بلندی دارد». گرتسن خود در باره روسیه چنین پیشگویی کرده است: «دروش حکومت نوینی در آن آشکار خواهد شد... همه موجبات نمو و وسایل پیشرفت در آن آماده است». وی خود را همواره نماینده روسیه در حال تکوین، «روسیه آزاد و جوان و زنده» و «روسیه مردم» می‌دانست. لوتالستوی از کسانیست که با گرتسن دیدار کرده و میگوید از نشست و برخاست باهیچکس مانند او لذت نبرده است. تالستوی آثار گرتسن را بسیار میپسندید و دوست میداشت بیانگ بلند آنها را بخواند و همیشه در شگفت بود که چگونه وی توانسته است مطالب باین دقت و اهمیت را با این همه فصاحت ادا کند.

ایوان تورگینف میگفت که سخن گرتسن «سراپای مرا بستایش و امیدارد». ما کسیم گورکی آثار گرتسن را بکشتزار حاصل خیز افکار تشبیه می‌کند.

لنین جای دیگر در باره او گفته است: «در روسیه ملوک الطوائفی در اواسط دهه پنجم قرن نوزدهم گرتسن چنان اوج گرفت که با بزرگترین دانشمندان زمان خود برابر شد».

یکی از شاهکارهای گرتسن یادداشت‌های او بعنوان گذشته ها و

چند اثر گرتسن

از کتاب «گذشته ها و اندیشه ها»

اداره اموال دولتی، پیش از پایان اقامت من در ویاتکا، چنان بیشرمانه میدزدید که کمیسیون تحقیقی برای رسیدگی بکارهای آن معین کردند و کمیسیون مزبور بازرسانی بشهرستانها گسیل داشت.

استاندار کار نیلوف میبایستی دونفر از کارمندان خویش را برای شرکت در امور بازرسی تعیین کند. من یکی از آن دوتن بودم. در طی مطالعه پرونده ها چیزها خواندم که دود از سرم برخاست!

چیزهای غم انگیز، چیزهای خنده آور، چیزهای پست و مفتضح. حتی عنوان پرونده ها هم مرا در شگفت افکند. اینک چند عنوان را ذکر می کنم.

«پرونده گم شدن خانه بخشداری وجوده شدن نقشه آن توسط موشها»

«پرونده گم شدن پانزده ورست زمین»

«پرونده واسیلیا پسر روستائی که در دفاتر وی را زن قلمداد کرده اند.»

پرونده اخیر بقدری تفریح آور بود که من يك نفس تانای تمه آن را

خواندم.

واسیلیای نامبرده در طی تقاضا نامه خود باستاندار نوشته بود که

پانزده سال پیش خداوند دختری باو داد و خواست نام وی را واسیلیا بگذارد، ولی کشیش مست بود و دخترک را بنام واسیلی (که نام پسر است) تمهید داد و به همین نام هم برایش ورقه هويت صادر کرد.

این موضوع علی الظاهر کمتر باعث نگرانی خاطر روستائی بود ولی وقتی فهمید که بزودی نوبه سر باز دادن بخانواده او خواهد رسید و مالیات سرانه راهم باید بدهد در این باب کلانتری محل را مطلع گردانید.

این واقعه در نظر پلیس بسیار عجیب آمد. نخست از بر آوردن درخواست مرد روستائی سر باز زدند و گفتند که این مورد مشمول مرور زمان گشته و مرد روستائی از فرصت قانونی استفاده نکرده است. آنگاه روستائی

نزد استاندار رفت. استاندار خبر گانی مرکب از يك پزشك و يك قابله معین کرد تا این پسری را که از جنس اناث است مورد معاینه قرار دهند. ۰۰۰ کار به اینجا که رسید با اداره کلیسا مکاتبه آغاز گشت و وارث و جانشین آن کشیشی که در حال مستی بانهایت عفت از تشخیص زن و مرد عاجز ماند، وارد صحنه شد و این پرونده سالها در جریان بود و نزدیک بسود دخترک را بمردی متهم کنند. گمان میبرد که من برسبیل شوخی این مزخرفات را اختراع کرده باشم. نه، آنچه گفتم کاملاً باروح سلطنت مطلقه روسیه جور میآید.

یکی از سرهنگان گارد در عهد امپراطور پاول افسری را که در تیمارستان در حال نزع بود در گزارش ماهیانه خود مرده قلمداد کرد. پاول افسر مزبور را بعلت مرك از فهرست اسامی افسران خارج کرد. بدبختانه افسر نمرود و بهبودی یافت. سرهنگ از وی خواهش کرد که یکی دو سالی در املاك خود زندگی کند و امید وار بود که فرصتی یافته اشتباه خود را اصلاح کند. افسر مزبور راضی شد ولی از بخت بد سرهنگ و وارثان افسر که خبر مرك وی را در احکام ارتش خوانده بودند، بهیچوجه نمیخواستند ویرا زنده بشمارند و ماتمزه و عزادار، باصرار طالب تصرف املاك وی بودند. این مرده زنده وقتی دید این بار باید بر اثر گرسنگی بمیرد، نه بر حسب حکم، بیطربورک رفت و عریضه ای به پاول امپراطور تسلیم نمود. پاول بدست خود روی آن عریضه چنین نوشت: «از آنجائی که قبلاً حکم مبارک در باره آقای افسر شرف صدور یافته از انجام تقاضای او امتناع شود»

این دیگر از داستان واسیلیس و واسیلیای من نیز بهتر است. حقیقت خشن زندگی در مقابل فرمان مبارک چه اهمیتی میتواند داشته باشد؟ پاول در واقع شاعر و سراینده و مداح خود گامی و سلطنت مطلقه بود!

مانده از صفحه ۹

اندیشه ها» است که بزبانهای بسیار ترجمه شده و در ادبیات جهان کاملاً جای خود را باز کرده است.

در دوره تزاری همواره انتشار آثار گرتسن در روسیه ممنوع بود و بهمین جهت دوره کامل آثار وی بدست مردم نیفتاده بود تا اینکه در حکومت شوروی باینکار دست زدند و انتشار کلیات او سر انجام در ۱۹۳۵ پایان رسید.